



مؤسسه کارآفرینان و نوابغ سعیدی
Saeedi Foundation for Elite Entrepreneurs
(SaFEE)



چه کسی می‌گوید که متقلب‌ها هیچ وقت موفق نمی‌شوند؟

در فرهنگ امروزی «برنده شدن به هر قیمت»،
بسیاری معتقدند که هدف وسیله را توجیه می‌کند.

کِرک اُهنسون



مؤسسه کارآفرینان و نوابغ سعیدی
Saeedi Foundation for Elite Entrepreneurs
(SaFEE)

این مقاله ترجمه‌ای است از:

"Who Says Cheaters Never Win?" Kirk O. Hanson, STANFORD BUSINESS,
August 2005, Pages 8-9

درباره نویسنده:

کِرک اُهنسون، ۷۱ ساله و با تحصیلات مدیریت (MBA)، مدرس دانشگاه و مدیر اجرایی مرکز مارکولا برای اخلاق کاربردی در دانشگاه سانتا کلارک است، و قبلاً مدرس ارشد در مدرسه کسب و کار استنفورد بوده است. اصل این مقاله در بخش چشم‌انداز نشریه سن خوزه مرکوری منتشر شده است.



ترجمه محمد رضا بهاری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۶/۰۶/۵

درباره مقالات وبگاه مؤسسه کارآفرینان و نوابغ سعیدی

نوآوری و کارآفرینی و حمایت از نخبگان و صاحبان فکری بکر در تحقق بخشیدن به ایده‌های ارزشمند آنان - که مأموریت اصلی «مؤسسه» است - خواه‌ناخواه به عرصه‌هایی مثل مدیریت کسب و کار وصل می‌شود. مطالعه برای رسیدن به این اهداف مستلزم آشنایی هر چه بیشتر با مفاهیم مرتبطی مثل رقابت، کارآیی، راهبرد، مسئولیت، مخاطره، و بهره‌وری است.

به همین منظور است که ما مقالاتی اعم از تحلیلی یا کاربردی، از منابع معتبر، در این وبگاه می‌آوریم تا چکیده تجارب صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران این امور را در اختیار مخاطبان علاقه‌مند قرار بگیرد.

در آینده منتظر دریافت مقالات مناسب - تألیف یا ترجمه - از مخاطبانمان خواهیم بود.

چه کسی می‌گوید که متقلب‌ها هیچ وقت موفق نمی‌شوند؟

در فرهنگ امروزی «برنده شدن به هر قیمت»، بسیاری معتقدند که هدف وسیله را توجیه می‌کند.

در ۲۳ سالی که در مدرسه عالی کسب و کار استنفورد اخلاق درس می‌دادم، یک فکر آزارنده دست از سرم برنمی‌داشت. من واقعاً دارم چه کار می‌کنم؟ آیا با یک درس اخلاق می‌شود افراد را مجهز کرد تا در کسب و کارشان اخلاقی عمل کنند؟ چند ماه پیش، نشریهٔ مرکوری نیوز سن خوزه از من خواست که به این موضوع بپردازم که آیا داریم در فرهنگی به سر می‌بریم که رفتار اخلاقی را ممکن می‌کند؟ دیدم که دارم بعضی تأملات ناراحت کننده دربارهٔ دنیایی را که همه با هم ایجاد کرده‌ایم می‌پذیرم. چیزی که نوشتم، با قدری اصلاح، از این قرار است:

وقتش رسیده است که با یک راز کوچک زشت مواجه شویم.

بازیکنانی که در بیسبال حرفه‌ای استروید مصرف می‌کنند، مربیان ورزشی کالج که از دیگرانی می‌خواهند که به جای ورزشکاران ممتازشان امتحان بدهند، محصلان دبیرستان که در آزمون SATS تقلب می‌کنند، دانشگرانی که برای تحقیقاتشان نتایج جعلی ارائه می‌دهند، و مدیران اجرایی ارشدی که در شرکت‌های امریکایی دفاترشان را دستکاری می‌کنند، شاید همگی شان رفتار عقلانی دارند.

در گرماگرم افشای مصرف استروید در لیگ برتر بیسبال امریکا، توجه زیادی معطوف شده است به اینکه آیا ممکن است بری باندز و دیگر ستاره‌های بیسبال آگاهانه نیروزهای غیرقانونی (استروید) مصرف کرده باشند؟ اگر کرده باشند علتش ساده است: لابد به مصرفش می‌ارزیده است.

چنین چیزی چطور ممکن است؟ امروزه منافع زیادی هست که با یک کمی بهتر از دیگران بودن حاصل می‌شود - با درخشیدن بیشتر از هر بازیکن بیسبال حرفه‌ای در چند مسابقهٔ خانگی بیشتر، با رسیدن به و ماندن در قلهٔ جام باشگاه‌های امریکا، یا با مطلقاً بهتر بودن در هر عرصه‌ای.

دستمزدها و پاداش‌های کسانی که به قله رسیده‌اند عنان گسیخته بالا رفته است. بیشترین دستمزدی که به بازیکن بیسبالی پرداخت شده ۳/۲ میلیون دلار در بازی‌های فصل ۱۹۸۸، ۳/۶ میلیون دلار در ۱۹۹۴، و بیشتر از ۲۰ میلیون دلار در سال گذشته (۲۰۱۶) بوده است. دریافتی مدیران ارشد در سال ۱۹۸۰ چهل برابر دریافتی متوسط شاغلان شرکتشان بود و این رقم تا سال ۲۰۰۰ به چهار صد برابر رسید. برندهٔ مدال طلای المپیک که در سال‌های دههٔ ۱۹۷۰ تحسین یک ملت و یکی دوتا آگهی تجارتي نصیبش می‌شد، در سال ۲۰۰۰ با سیل پیشنهاد شرکت در آگهی‌های تبلیغاتی مواجه بود. چه کسی به کمترش رضایت می‌دهد وقتی که در معرض بمباران آگهی‌هایی مثل آگهی شرکت نایک قرار داریم: «وقتی نقره دست می‌آوری، در واقع طلا از دست داده‌ای.»

فرهنگ «برنده همه چیز را می برد» در همه عرصه های زندگی امریکایی هست. مجله ساینس، مجله معتبر علمی، گزارش داده که در علوم زیستی چیزی هست که اقتصاددان ها به آن «بازار مسابقات ادواری» می گویند: اولین کسی که دستاورد فوق العاده ای داشته باشد از سهم بسیار بی تناسبی از شهرت و درآمدهای مالی در آینده بهره مند می شود.

در وسوسه چنین پول هایی، بعضی کسانی که دارند از نردبان بالا می روند ممکن است تقریباً به هر کاری دست بزنند تا به بالا برسند، و دیگری که قبلاً به اوج رسیده اند ممکن است تقریباً هر کاری بکنند تا در اوج بمانند. قهرمان ها به مروجان حرکات نمایشی تبدیل می شوند تا، همچنان که سنشان بالا می رود، آبر ستاره بمانند؛ مدیران اجرایی در دفترها دست می برند تا مزایای شغلی شاهانه و دریافتی های کلان شان را حفظ کنند. مثلاً، اسکات سالیوان، مدیر مالی ارشد قبلی وردکام، شهادت داده است که مدیران اجرایی شرکت او فریبکارانه دفاتر شرکت را دستکاری کرده اند تا نظر وال استریت را جلب کنند، که احتمالاً می تواند آنها را در مناصب خودشان نگه دارد.

فرهنگ آبر ستاره حتی به دبیرستان ها و کالج های ما هم سرایت کرده است. مایکل دیلینگام، پزشک تیم ورزشی و از مبارزان ضد مصرف داروهای نیروزا می گوید که والدین ورزشکاران دبیرستانی گاهی بسیار مشتاق اند که هر دارویی را که به فرزندانشان برتری می دهد امتحان کنند.

بعضی بچه ها و والدین آنها خودشان را متقاعد کرده اند که باید آبر ستاره باشند و برای برخورداری از یک زندگی خوب به استنفوردد، هاروارد، یا براون بروند. این نگرش منجر به تقلب کردن شاگردان خیلی زنگ - نه شاگردان تنبل و بی سواد- در بعضی مدارس می شود.

آنچه وسوسه را شدیدتر می کند این است که ورزشکاران، دانش آموزان، و دانشگران ممکن است خودشان را مجاب کنند که هر کسی که خیلی موفق شده لابد برای رسیدن به این موقعیت تقلب کرده است، و بنابراین موضوع برایشان موجه شود.

پس ما جامعه ای شده ایم که شیفته «برنده» است. ما کسی را ساخته ایم که به گیشه تسلط دارد، در ورزش به اوج می رسد، یا نوع جدیدی از جلال و جبروت را در کسب و کار فراهم می کند. پس تعجبی ندارد که مردم تقلب می کنند.

تقلب همیشه با ما بوده است. اما آیا حالا بدتر است؟ بدبختانه معیارهای قابل اعتمادی برای سنجش سطح تقلب نداریم. یک قرن پیش در بیسبال و کسب و کار رسوایی هایی داشتیم، و تقلب کنندگان در بازی ورق در حکم ملزومات ثابت غرب در زمان های گذشته بودند.

چیزی که به نظرم تازه می آید این است که تقلب به روند غالب بدل شده است. سروکله اش تقریباً در هر گوشه و کناری از زندگی امریکایی پیدا می شود- از ورزش حرفه ای و کسب و کارهای وال استریت گرفته تا آزمون جامع دبیرستان. و مدارا هم بیشتر شده است. حالا مواجهه با بازیکن بیسبالی که چوب بیسبالش قانونی نیست، یا دانش آموزی که دارد در امتحان تقلب می کند، با عصبانیت کمتر و مسامحه بیشتری همراه است. آیا ما پذیرفته ایم که تقلب در سطوحی موجه است؟ امیدوارم که چنین نباشد.

باید ذات ملی مان را عمیقاً بکاویم تا ببینیم که چرا بدجوری به قهرمان و آدم های سرشناس نیاز داریم. گمان می کنم به بحران مذهبی در جامعه امریکایی مربوط باشد - جست و جویی برای آنچه معنای واقعی دارد. ستایش قهرمانان و مشاهیر ممکن است جایگزینی برای یافتن رضایت خاطر در روابط و رسوم خودمان باشد.

در یک سطح عملی تر، من تقصیر را به گردن رسانه ها و همچنین سرمایه داری از نوع رقابتی می اندازم. گزارش المپیک بر رویدادهایی تمرکز می کند که در آن ممکن است امریکایی ها مدال طلا بگیرند و به رویدادهایی که در آنها تلاش های جانانه ای

چه کسی می‌گوید که متقلب‌ها هیچ‌وقت موفق نمی‌شوند؟ ● ۵ ●

منجر به مدال‌های نقره یا برنز می‌شود بی‌توجه است. و رسانه‌ها حجم نامتناسبی از نوشته‌ها یا زمان زیادی از گزارش‌های خبری‌شان را فقط به یک بازیکن از تیم نه نفری بیسبال اختصاص می‌دهند. توجه رسانه‌ها هواداران را برمی‌انگیزد برای تماشای بازی آبرستاره‌شان به ورزشگاه بریزند، و آبرستاره هم به اتکای بلیت‌هایی که به خاطر او فروخته می‌شود دستمزد سالانه عظیمی طلب می‌کند.

بازارهای رقابتی، که در تخصیص منابع در اقتصاد ایالات متحده بسیار مؤثرند، به رقابت در پیشنهاد دستمزدهای عجولانه و نامعقول برای بعضی انواع خاص استعدادها هم منجر شده‌اند. شرکت‌ها دستمزدهای زیاد از حد به فارغ‌التحصیلان برنامه‌های معتبر دوره‌های MBA پیشنهاد می‌کنند. مدیران اجرایی ارشد به مقدار کافی قدرت بازاری دارند که با چک و چانه قراردادهایی ببندند که حتی اگر موفق نشوند هم میلیون‌ها دلار نصیبشان کند.

رسانه‌ها در ایجاد این «رهبر بزرگ» یا مدل ستاره موسیقی راک کاملاً همراه بوده‌اند. با جست و جو در روی جلد‌های مجلات کسب و کار ممکن است فکر کنید که جنرال الکتریک فقط مدیر اجرایی ارشد قبلی‌اش جک ولش، و هیولیت پاکارد تا همین اخیراً، فقط کارلی فیورینا را در استخدام داشته است.

عجیب است که رسانه‌ها حتی مجذوب چهره سرشناسی هستند که در حین تقلب گیر افتاده است؛ مثلاً مارتا استیووارت را به نماد عجیبی به خاطر رفتار نجیبانه‌اش در زندان بدل کرده‌اند.

ظهور «جامعه آبرستاره» - و «جامعه متقلب» که از آن ناشی می‌شود - برای همه ما بد است. البته تقلب کنندگان رقابت را برای دیگران نامنصفانه می‌کنند.

علاوه بر این، اگر هر کسی وسوسه شود که تقلب کند - و اگر تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردم چنین کنند - اعتمادمان به همه اطرافیانمان سست می‌شود.

چطور می‌توانید با والدین دیگر دوستی کنید وقتی که آنها دارند به بچه‌هایشان کمک می‌کنند که در لیگ کوچولوی بیسبال تقلب کنند؟ چطور شرکتی می‌تواند فرهنگ اعتماد بسازد وقتی که کارمندانش گمان کنند دیگران در تلاش‌اند تا با تقلب از آنها جلو بزنند؟

تقلب هزینه‌اش هم بیشتر است. هر جامعه‌ای برای پیشبرد امور، نظام مالیاتی، و کارهای مردمش، متکی به آمیزه‌ای از اجبار و اطاعت داوطلبانه است. اگر بخواهیم، برای بازداری متقلبان، نظارت دائم، آزمون‌های مصرف مواد، و جریمه‌های سنگین داشته باشیم، باید خیلی پول خرج کنیم.

اثرهای طولانی مدت هم داریم. به یک علت، اگر نیرنگ اشاعه پیدا کند، کسانی جلو می‌افتند که حقه‌بازان قهارند. و این چیزی نیست که بخواهیم پاداش بدهیم. مسئله جدی‌تر این است که مردم اگر بپذیرند که همه دارند کلک می‌زنند و آنها فرصت مساوی و عادلانه ندارند، به نظام اعتماد نمی‌کنند و از بازی دست می‌کشند. دیگر نوآوران شرکت‌های زیادی تأسیس نمی‌کنند، بچه‌های کمتری وارد ورزش‌های رقابتی می‌شوند. چند سال پیش، بانک جهانی شواهدی با عدد و رقم ارائه کرد مبنی بر اینکه تقلب و فساد در کسب و کار مانع از توسعه اقتصادی نظام‌های اقتصادی نوپا می‌شود.

آیا باید بپذیریم که امریکا یک جامعه «برنده همه چیز را می‌برد» شده و همه چیز با تقلب پیش می‌رود؟ من گمان نمی‌کنم. پاسخ صرفاً اقدامات شدیدتر و جریمه‌های سنگین‌تر نیست، اگرچه اینها لازم‌اند. در بلندمدت، تنها تعهد به ارزش‌های متفاوت و بزرگ کردن کودکانمان به طریقی متفاوت است که قدرت تقلب در زندگی امریکایی را مهار خواهد کرد.

باید به ایده «بیشترین تلاش» پایبند باشیم، نه فقط برنده شدن. تنها معدودی از بازیکنان بسکتبال دبیرستان‌ها به تیم ملی و هیئت ملی بسکتبال آمریکا راه خواهند برد. نباید چنین باشد که اکثریت عظیمی فکر کنند که بازنده‌اند. تنها معدودی از افراد مشغول در کسب و کار به موقعیت مدیران اجرایی ارشد خواهند رسید. باقی‌شان مسلماً بازنده نیستند.

ترغیب به «انجام دادن آنچه در توان داری» مستلزم این است که همگی مان تلاش‌های کسانی را که می‌شناسیم و دوستشان داریم تحسین و تجلیل کنیم. همسری که سخت کار می‌کند ولی ترفیعی نمی‌گیرد شایستگی دعوتی برای شام خوردن در رستوران را دارد. شاگرد مدرسه‌ای را که با جدیت درس می‌خواند ولی نمره C می‌گیرد باید ستایش کرد.

مهم‌تر از همه اینکه باید بچه‌ها مان را طوری تربیت کنیم که در مقابل وسوسه تقلب مقاومت کنند. وقتی موفقیت بیشتر ممکن است کمکتان کند تا در رأس هرم اجتماعی قرار بگیرید، راهی نیست که شواهد منطقی برای صداقت بنا کنیم. همکاری استیو جانسون، که متخصص آموزش شخصیتی کودکان هم هست، می‌گوید که صداقت را باید از سنین طفولیت به کودکان القا کرد تا جزو عادت‌هایشان شود.

باید به بچه‌ها مان نشان بدهیم که ما بزرگ‌ترها از تقلب متنفریم. نباید به متقلبان احترام بگذاریم - شاید با تحریم کردن یک بازی بسکتبال یا نخریدن سهام یک شرکتِ خطا کار. بیایید به بچه‌ها مان بگوییم که متقلب‌ها احمق‌اند. باید از تلاش‌های مدارس، لیگ‌های ورزشی، و دادگاه‌ها برای مجازات کردن حقه‌بازان حمایت کنیم.

و البته، فرزندانمان هیچ وقت، هیچ وقت نباید ببینند که خودمان داریم تقلب می‌کنیم ...

پی‌نوشت

از وقتی که این مقاله را نوشتم، از خودم پرسیده‌ام که احتمالاً چطور می‌توانم دانشجویان را برای زندگی در دنیایی که به هزار زبان می‌گوید که «به موفقیتش می‌ارزد که تقلب کنیم» بهتر آماده کنم؟ و من و شما چطور باید خودمان را آماده کنیم که در آینده در مقابل این پیام مقاومت کنیم؟ ویراستاران این مجله و من از نظرها و اندیشه‌های شما استقبال می‌کنیم.

